



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنُوسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)﴾

سوره مبارکه «تکویر» که در مکه نازل شد و محور اصلی آن هم معارف و اعتقادات دین است، بخش اول آن درباره معاد است، بخش دوم آن درباره وحی و نبوت و هر دو بخش زیر مجموعه توحید اداره می شود که در پایان می فرماید این ذکر عالمین است و هیچ اراده ای از شما نشأت نمی گیرد مگر بعد از اراده الهی. در قسمت اول که «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» بود راجع به معاد بود گذشت البته یک بازنگری نهایی در روز پایان هست.

بخش دوم که مربوط به وحی و نبوت است با چند قسم شروع می شود که این «لا» زائد است ﴿فَلَا أُقْسِمُ﴾ اینکه می گویند «نه سوگند» این خودش سوگند است که بحث آن در ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ گذشت ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ * الْجَوَارِ الْكُنُوسِ﴾. یک بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) است درباره این ستاره هایی که هم

جواری‌اند، هم خنّس‌اند هم کُنّس.^۱ ستاره‌ها را طبق رصدی که پیشینیان داشتند و متأخران دقیق‌تر بررسی کردند دیدند این ستاره‌ها بعضی‌ها متحرک‌اند و بعضی‌ها ساکن به نظر می‌رسند گرچه آنها که ساکن‌اند هم دلیل بر سکون نیست گاهی ممکن است در اثر بُطء و کُندی حرکت اینها محسوس نباشد ستاره‌هایی که متحرک‌اند پیشینیان کشف کرده بودند همین هفت ستاره معروف بود که قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل این هفت ستاره بود آنچه بعدی‌ها کشف کردند اورانوس و نپتون و پلوتون و البته ستاره‌های دیگری هم هست که اینها متحرک‌اند منزل دارند حرکت می‌کنند حرکت آنها هم سریع است. بعضی‌ها هستند که حرکت آنها دوری است مستقیم است از برج اول که حَمَل است به اصطلاح فروردین شروع می‌شود تا اسفند دوباره به همان جایگاه اولی‌شان برمی‌گردند این مدار را در دوازده ما طی می‌کنند حَمَل و ثور و جوزا و اُسد و سرطان و سنبله و دلو و حوت و اینهاست، اینها به زعم اینکه ستاره‌ها حرکت می‌کنند بعدها که روشن شد زمین به دور اینها حرکت می‌کند آنها حرکت‌های مخصوص خودشان را دارند این حرکت لیل و نهار محصول حرکت وضعی زمین است که به دور خود می‌گردد و حرکت فصول چهارگانه محصول حرکت انتقالی زمین است که به دور شمس می‌گردد قبلاً این چنین نبود فکر می‌کردند که شمس و قمر حرکت می‌کنند البته آنها حرکت‌های خاص خودشان را دارند؛ اما این دو حرکت محسوس کارساز که شبانه‌روز تولید می‌شود به حرکت وضعی و سال تولید می‌شود به حرکت انتقالی، اینها برای حرکت زمین است.

برخی‌ها فکر می‌کردند که با پیشرفت علم و تغییر این گونه از مسائل برخی از مسائل دینی هم مثلاً - معاذالله - باید عوض بشود در حالی که مهم‌ترین تحوّل در نجوم پیدا شد حرکت از آسمان به زمین آمد و سکون از زمین به

۱. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۶، ص ۳۲۰.

آسمان رفت مهم‌ترین تحول بود ولی حلال خدا هم‌چنان حلال است و حرام خدا هم‌چنان حرام است، این طور نیست که اگر تحولی در عالم پیدا شد احکام دینی عوض شده باشد آنها خیال می‌کردند که در اثر قبض و بسط وقتی یک سلسله علوم تغییر پیدا کرد و یک سلسله مبانی تغییر پیدا کرد احکام الهی هم مثلاً حجاب و عفاف و مانند آنها هم باید عوض شود. در همین هیئت‌های قبلی هم همین طور بود که قمر حرکت می‌کند شمس حرکت می‌کند و زمین ساکن است؛ بعد به صورت مسلم روشن شد که زمین به دو رخودش حرکت می‌کند شب و روز پیدا می‌شود شمس و قمر محور حرکت‌اند نه متحرک.

بنابراین حرکت زمین به دور خود باعث پیدایش شب و روز است و حرکت زمین به دور شمس باعث پیدایش ماه و سال است حرکت به زعم پیشینیان، برای آسمانی‌ها بود و زمین ساکن، به نظر علمی و تحقیقی متأخران حرکت برای زمین است و آنها ساکن‌اند؛ این یک تحول جهانی بود یعنی حرکت از آسمان به زمین آمد و سکون از زمین به آسمان رفت ولی حجاب الهی، احکام الهی، حلال الهی، حرام الهی، دین الهی همچنان محفوظ است. نباید خیال کرد که احکام الهی هم تابع تحولات علوم جدید است، آنکه برای انسان احکام و حکم آورد گذشته و حال و آینده را هم دید.

درباره این آسمان و زمین یک بیان نورانی از حضرت امیر است در همین بحث‌های روایی که بخشی از اینها را سیدنا الأستاذ در المیزان نقل کرد^۱ و قسمت دیگر را هم شیخنا الأستاذ علامه شعرانی در آن نثر طوبی ذکر کردند. این چند ستاره‌ای که سابقاً حرکت آنها را احساس کرده بودند، یعنی قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل که در آسمان هفتم است، آسمان هشتم را فکر می‌کردند برای ثوابت است آسمان نهم را می‌گفتند که

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۲۱.

«فلک الأفلاک» است ستاره‌ای در آن نیست و مانند آن. این هفت ستاره را، طبق رصدهایی که خودشان داشتند می‌گفتند که شبانه‌روز دوازده تا سیزده درجه حرکت می‌کند از مغرب به طرف مشرق حرکت می‌کند ماه را در اول شب که هلال است در کرانه غرب می‌بینید شب بعد که دوازده درجه حرکت یا سیزده درجه حرکت قدری جلوتر می‌بینید و شب هفتم در این ربع می‌بینید شب چهاردهم در وسط آسمان می‌بینید شبانه‌روز دوازده تا سیزده درجه از مغرب به طرف مشرق حرکت می‌کند. شمس را می‌گفتند از مشرق به طرف مغرب حرکت می‌کند. حرکت شمس را می‌گفتند «علی التوالی» است، حرکت قمر را می‌گفتند «علی خلاف التوالی» است؛ یعنی ماه از مغرب طلوع می‌کند به طرف مشرق می‌رود، برای اینکه هلال را ما در شب اول در کرانه غرب می‌بینیم در همان اول مغرب شب چهاردهم در وسط می‌بینیم؛ شبانه‌روز دوازده الی سیزده درجه حرکت می‌کند که سی تا دوازده یا سیزده درجه می‌شود ۳۶۵ درجه و همه ما طلبه‌ها این حاشیه ملا عبدالله را خواندیم در منطق آنجا مثالی دارد که «لا شیء من القمر بمنخسف وقت التربیع»؛^۱ این برای خیلی‌ها روشن نبود که «وقت التربیع» یعنی چه؟ چون طبق نجوم سابق و هیئت سابق هیچ ماهی در نیمه اول خسوف ندارد در نیمه دوم خسوف ندارد وسط ماه یعنی سیزده و چهارده و پانزده خسوفی دارد سرّش آن است که در این مرحله زمین کاملاً بین ماه و آفتاب قرار می‌گیرد ماه که می‌خواهد عبور کند در آسمان به زعم آنها حرکت کند می‌افتد در سایه زمین، آن طرف زمین رو به آفتاب است پشت زمین سایه مخروطی دارد، این سایه مخروطی می‌افتد بالا و ماه که می‌خواهد عبور کند می‌افتد در سایه قمر، می‌گویند ماه را ظلّ گرفت یعنی در سایه زمین قرار گرفت. چه اینکه ظلّ گرفتن در کسوف شمس این طور است شمس که حرکت می‌کند، قمر بین زمین و شمس قرار می‌گیرد آن طرف قمر که رو به آفتاب است روشن است سایه کره قمر

۱. الحاشیة علی تهذیب المنطق، ص ۸۰.

می‌افتد روی زمین، زمین را ظلّ می‌گیرد، ما را ظلّ می‌گیرد نه آفتاب را ظلّ بگیرد ولی این اصطلاح برای ما مانده است که می‌گویند آفتاب را ظلّ گرفت آفتاب هیچ وقت تحت ظلّ قرار نمی‌گیرد آفتاب بالاست و شعاع دارد شعاعش می‌خورد به کره قمر و قمر مثل کره زمین یک جرم خاکی و سنگین است سایه قمر می‌افتد روی زمین و زمین را ظلّ می‌گیرد نه آفتاب را.

به هر تقدیر این حرکت هست. در این حرکت‌ها اینها از فروردین شروع می‌کنند به اصطلاح حَمَل، ثور، جوزا، اسد، سرطان، سنبله تا برسد به اسفند، دوباره برمی‌گردند این دوازده را حرکت می‌کنند؛ کار شمس و قمر این طور است منتها یکی از مغرب به مشرق می‌رود یکی از مشرق به مغرب می‌آید. اما آن پنج ستاره دیگر ستاره ثوابت دیگر از اینها به «خمس متحیره» یاد می‌کنند. «خمس متحیره» در هیئت‌هایی که تدریس می‌کردند این طور بود که مثلاً این مشتری و زحل و عطارد و مانند آنها، وقتی که سیر می‌کنند از حَمَل که درآمدند به ثور، یک چند بخشی حرکت می‌کنند دوباره برمی‌گردند گاهی مخفی می‌شوند گاهی آشکار می‌شوند بعد راه خودشان را ادامه می‌دهند. به نظر کسانی که آگاه نیستند از نظم آسمانی‌ها خود این منجمین می‌گفتند که اینها «خمس متحیره» هستند. این هفت ستاره‌ای که پیشینیان کشف کرده بودند دو تای آنها که شمس و قمر است وضعشان روشن است که کل این مدار ۳۶۵ درجه را با نظم طی می‌کنند، اما آن پنج تا یعنی عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل از اینها به «خمس متحیره» یاد می‌کنند زیرا اینها از اول فروردین شروع می‌کنند وقتی که یک مقدار راه را طی کردند دوباره برمی‌گردند مخفی می‌شوند نورشان کم می‌شود، بعد دوباره برمی‌گردند راهشان را ادامه می‌دهند. به نظر اهل زمین گویا اینها سرگردان‌اند متحیرند نمی‌دانند کجا بروند و چه وقت بروند در حالی که آنها بر نظم و تدبیر خاص خودشان هستند.

پس از آنها به «خمس متحیره» یاد می‌کنند، یک؛ اینها یک «خَنَس» و «کَنَسی» دارند، دو؛ چون جمع اند جمع «خانس» را به «خُنَس» و جمع «کانس» را به «کُنَس» تعبیر کردند؛ مثل اینکه موجودی خودش را گاهی مخفی می‌کند، حیوانی خودش را در لانه مستور می‌کند، اگر در لانه مستور کرد کَنَس کرد می‌شود جزء «کُنَس» و اگر در تاریکی خودش را مستور کرد می‌شود «خُنَس». این «خَنَس» و «کَنَس» برای این پنج ستاره متحیر است. آن مثالی که در مقدمات هست در حاشیه ملا عبدالله است که «لا شيء من القمر بمنخسف وقت التربيع»؛ یعنی در وقت تربیع که این سی روز را به چهار قسمت بکنید، هیچ خسوفی راه نمی‌دهد هیچ خسوفی پیدا نمی‌شود، شب هفتم یا شب بیست و دوم و سوم هیچ ممکن نیست خسوف راه بدهد؛ وقتی تربیع کردید یعنی به چهار قسمت ماه را تقسیم کردید؛ اما وقتی تنصیف کردید به دو تا پانزده تقسیم کردید بله، اتفاق می‌افتد اصلاً ممکن نیست که خسوف در غیر این شب‌های سیزده و چهارده و پانزده اتفاق بیفتد. پس وقت تربیع و وقت تثلیث، جای خسوف نیست «إلا و لابد» وقت تنصیف است؛ این است که در حاشیه ملا عبدالله مثالی که می‌زنند می‌گویند «لا شيء من القمر بمنخسف وقت التربيع» پس تربیع، تثلیث، تسدیس، تسبیع، هر تقسیمی باشد این در هیچ کدام از این تقسیم‌ها خسوف راه پیدا نمی‌کند الا در تنصیف؛ لذا تمام خسوف‌ها در نیمه ماه است حالا یا سیزده یا چهارده یا پانزده در این محدوده است.

این «خمس متحیره» را قرآن تعبیر می‌کند به «خُنَس» و «کُنَس». قرآن دو تا کار می‌کند: یک حرف علمی، حرفی که فهمیدنش جان‌کندن می‌خواهد. این حرف‌های علمی را دارد که سالیان متمادی انسان باید درس بخواند که تا این چهار مرحله را بفهمد که چطور قرآن تعبیر کرد به «الْمَغْرِبِ وَالْمَشْرِقِ»^۱ به «الْمَغْرِبِينَ وَالْمَشْرِقِينَ»^۲ به

۱. سوره بقره، آیات ۱۱۵ و ۱۴۲ و ۱۷۷؛ سوره شعراء، آیه ۲۸؛ سوره مزمل، آیه ۹؛ «الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ».

۲. سوره الرحمن، آیه ۱۷؛ «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ».

«الْمَغَارِبِ وَالْمَشَارِقِ»^۱ به «الْمَشَارِقِ»^۲ پس مغارب کجاست؟ جان کندن یعنی جان کندن می خواهد این کار قرآن است و کار علمی است؛ اما بخواند با مردم حرف بزند مثل زبان محاوره حرف می زند، زبان محاوره بعد از زبان علم است. این منجمین می نشینند تمام بحث های ریاضی دقیق را حساب می کنند وقتی می خواهند با توده مردم حرف بزنند نمی گویند درجه فلان شد، می گویند وقتی آفتاب طلوع کرد. بنابراین اینکه این بنده خدا نوشته که قرآن کتاب علمی است با محاوره نمی شود او اصلاً تشخیص نداده این بنده خدا که حرف در کجاست.

بنابراین قرآن این راه ها را انجام می دهد آن بحثی که با مردم دارد به زبان مردم است؛ الآن تمام منجمین عالم وقتی می خواهند حرف بزنند چگونه حرف می زنند؟ با زبان رصدخانه ای حرف می زنند یا به زبانی که مردم بفهمند؟ در تمام تقویم ها نوشته است وقتی آفتاب طلوع کرده! آفتاب چه وقت طلوع می کند؟ نماز چه وقت قضا می شود؟ نماز چه وقت ادا است؟ حرف رصدخانه برای رصدی هاست برای حوزوی هاست برای دانشگاهی هاست، حرف توده مردم که تقویم می نویسند دست آنها می دهند حرف محاوره ای است.

در جریان فقر و اینها هم همین طور است؛ قرآن کریم وقتی مال را وسیله قوام می داند در سوره «نساء» فرمود اگر بخواهید بایستی باید جیب شما پر باشد نه اشرافی باشد، دستت نزد دیگری دراز نباشد بخواهی قیام کنی باید دستت نزد دیگری دراز نباشد، بخواهی مثل حزب الله لبنان مقاوم باشی باید دستت نزد دیگری دراز نباشد ﴿لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾^۳ آنکه جیبش خالی است کیفش خالی است او گدا نیست او فقیر است این بر وزن «فعلیل» به معنای مفعول، مثل «قتیل» به معنی مقتول؛ یعنی کسی که ستون فقراتش شکسته است.

۱. سوره معارج، آیه ۴۰.

۲. سوره صافات، آیه ۵.

۳. سوره نساء، آیه ۵.

جریان شعب ایطالب را ما در جبهه‌ها داریم در حوزه‌ها داریم در بخشی از دانشگاه‌ها داریم، وگرنه در توده مردم ما جریان شعب ایطالب نداریم.

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد پنجم کافی، کتاب معیشت، آنجا این روایت نورانی را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند. همین پیغمبری که در شعب ایطالب بود همین پیغمبری که سه سال را تحمل کرد با خواص اصحابش، دست به دعا برمی‌دارد؛ این دعا را کلینی در جلد پنجم «کتاب المعیشت» کافی نقل می‌کند عرض می‌کند خدایا بین ملت ما و نان ملت جدایی نینداز! «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ». مستحضرید که ما در فارسی از اقتصاد به نان تعبیر می‌کنیم، در عربی از اقتصاد به خُبز تعبیر می‌کنند؛ خُبز به معنی نان نیست به معنی اقتصاد است این یک تعبیر رایجی است می‌گوییم نان مردم! وقتی می‌گوییم نان مردم یعنی اقتصاد مردم «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَدَّيْنَا فَرَايَضَ رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ»^۱ خدایا اگر می‌خواهی دین تو محفوظ باشد جیب مردم باید خالی نباشد همین! وگرنه یک «مارکس» و «انگلس» این دو نفر پیدا شدند ده برابر ما را کمونیست کردند. شما ببینید یک قدری است چین، این یک میلیارد و هشتصد میلیون جمعیت دارد بیست برابر ماست. ما قرآن و عترت و علی (سلام الله علیه) را داریم او دستش خالی است و بیست برابر ماست آسمان و زمین را گرفته است. اگر یک وقت جیب مردم خالی باشد به آن سمت رو می‌آورند. الان شما ببینید چه آنها و چه شوروی سابق چه بعضی از کشورهای کمونیستی، بر اساس همین فقر رفتند این مکتب را پذیرفتند.

بنابراین چند نفری که در شعب ایطالب بودند اینها برای ما معیار نیست، آنچه برای ما معیار است در فرهنگ عمومی، این دعای نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که عرض کرد خدایا! اگر نان مردم، اقتصاد

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۲۸۷.

مردم گرانی و فشار و قحطی و محرومیت زیاد بشود دین‌داری برای مردم بسیار مشکل است «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَدَّيْنَا فَرَأَيْضَ رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ» این را به زبان اکثری مردم فرمود.

«فتحصل» که آن خواص یک حساب دارند اکثری مردم یک حساب دارند. بحث رصدخانه یک بحث است که لسان دقیق علمی دارد، بحث فرهنگ‌نویسی و تقویم‌نویسی یک حساب دیگری دارد که نباید باهم اشتباه شود. غرض با سوگند یاد کردن ذات اقدس الهی به این «خمس متحیره» که هم «خَس» دارند هم «کَس»، هم «خفاء» دارند هم در لانه رفتن دارند، هم گاهی هم علناً هستند به این پنج ستاره بعد از چند آیه سوگند فرمود این حرف‌ها را جبرئیل از طرف ما آورده است گیرنده آن هم وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) است که مخزن فکری او جز آینه خواست ما چیزی دیگر نیست.

پرسش: ...

پاسخ: بله اگر بخواهد ولایت را از دست بدهد امر دایر بشود بین دین و آخرت، البته آخرت مقدم است، این طوری هم هست. جبهه‌ها را همین پر کرده است، حوزه‌ها را همین نگه می‌دارد بخشی از دانشگاه‌ها را هم همین نگه می‌دارد. اگر امر دایر بشود - معاذ الله - بین این و آن، انسان تمام تلاش و کوشش خود را می‌کند تشیع خودش را حفظ می‌کند، هرگز مثل چین و شوروی نخواهد بود؛ اما در حال عادی بخواهد فشار ببیند امر دایر بین علی و دنیا نباشد، بین حسین (علیهما آلاف التحية و الثناء) و دنیا نباشد، سخت است و تحمل نمی‌کند.

غرض این است که اگر امر به آن صورت دایر بشود سخت است. اینکه بسیاری از کشورها دست از همین کلیسا برداشتند؛ الآن این اندلس سابق (اسپانیا)، هفتصد هشتصد مسجد بود که همه آنها تبدیل به کلیسا شد. خلاصه

می‌شود با فشار، مردم را از دین منحرف کرد؛ مگر در جنگ‌های صلیبی هفتصد هشتصد مسجد در همین اسپانیای فعلی و اندلس سابق نبود؟! مگر همه اینها خراب نشد؟! مگر همه اینها به دست بیگانه‌ها نیفتاد؟! مگر همه اینها کلوپ نشد؟! مگر همه اینها به دست کمونیست یا غیر کمونیست نیفتاد؟! پس می‌شود که - خدای ناکرده - در اثر فشار، جامعه را یا به صورت چین دریاورند یا به صورت اتحاد جماهیر شوروی در بیاورند. جنگ‌های صلیبی محصول آن چه شد؟ ششصد هفتصد مسجد در همین اسپانیا بود الآن یکی هم نیست. آن دستور جمله خبریه‌ای است که به داعی انشاء القا شده است؛ یعنی ای شیعیان! اگر خطری رسید دست از ولایت برندارید مقاومت بکنید این دستور اسلامی است درست هم هست، اما آن کس که گوش کند این ندا، کم است.

غرض این است که بعد از این چند سوگند، فرمود این حرفی است که از طرف ما آمده، یک؛ کسی که صد درصد امین است، دو؛ کسی که زیر مجموعه او که فرشته‌هایی هستند که باید از او اطاعت کنند کاملاً از او اطاعت می‌کنند این سه، که ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾^۱ او هم مطاع است و مورد اطاعت فرشته‌هاست و مکین است و «ذو العرش» است و مقرب است؛ پس از بارگاه ما تا زمین به دست همین فرشته امین به نام جبرئیل (سلام الله علیه) با ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ اسکورت شده آمده است؛ آمده در قلب مطهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که این هم ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾. پیامبر را طرزی معرفی کرد که صدر و ساقه او عصمت است؛ یعنی آنچه از لبان مطهرش صادر می‌شود حرف ماست، آنچه را که ما گفتیم هیچ چیزی را پنهان نمی‌کند. دو بیان نورانی در قرآن در گفتار و رفتار پیغمبر است: یکی اینکه هر چه می‌گوید از ما می‌گوید ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾^۲؛ یکی اینکه هر چه ما گفتیم او می‌گوید چیزی را کتمان نمی‌کند ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾.

۱. سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

سلب و ایجاب او با عصمت تأمین شده است؛ انسانی است که حرف می‌زند وحی است، وحی را یافت می‌گوید.

«ضنین» یعنی «بخیل»، چیزی نیست که ما بگوییم و او کتمان بکند برای خودش، این طور نیست. چیزی او نمی‌گوید مگر اینکه سخن‌گوی ماست از طرف ما دارد حرف می‌زند. خیلی این دو تا آیه پیام دارد، یکی هر چه او می‌گوید گفته ماست، یکی هر چه ما گفتیم او می‌گوید ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾، «ضَنْتٌ» نمی‌ورزد، «بُخْلٌ» نمی‌ورزد، کتمان نمی‌کند چیزی را برای خودش نگه نمی‌دارد، بگوید این جزء علوم غریبه است و اسرار است و خود من باید بدانم، نه! بازگو می‌کند؛ منتها افراد بعضی‌ها متوجه می‌شوند، بعضی کمتر متوجه می‌شوند، بعضی بیشتر متوجه می‌شوند، بعضی‌ها را باید به اهل بیت بگویند، بعضی‌ها را به صورت عمومی می‌گویند، بعضی‌ها را به صورت قرآن است، بعضی‌ها به صورت حدیث قدسی است، بعضی به صورت روایت است؛ ولی ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾؛ هیچ ضَنْتٌ نمی‌ورزد. پس این سخن‌گوی کامل ماست، یعنی هر چه او می‌گوید حرف ماست، هر چه ما گفتیم او می‌رساند. تمام محدوده‌اش می‌شود عصمت. در سوره مبارکه «مدثر» هم گذشت که شما فکر نکنید این یک حرف ساده‌ای است، یک پیامبر ساده‌ای است؛ آنها نشسته‌اند در اتاق فکر که ما چه بگوییم؟ درباره قرآن چه نظری بدهیم - معاذالله - نشستند گفتند که از طرف خدا که چیزی نیامده از آسمان به زمین فرستاده‌ای نیامده و این شخص هم که مدعی رسالت است رسول نیست، او یک آدم معمولی است ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾^۱ که در سوره «مدثر» خواندیم؛ این حرف آنهاست. حالا مسئله کاهن بودن و ساهر بودن و شاعر بودن و مجنون بودن و اینها که - معاذالله - تهمت‌های دیگر است؛ ولی محصول اتاق فکر آنها که در سوره مبارکه «مدثر» گذشت این بود که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَ

اِسْتَكْبَرُ^۱ بعد از تمام این کفر و إلحادورزی، ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ نه از آسمان خبری است نه این گیرنده پیغمبر است نه سفیر آسمانی داریم نه رسول زمینی، حرف بشر است.

در همین سوره «مدثر» بعد از تبیین بسیاری از معارف، دو بار کلمه بشر را ذکر کرد؛ آنجا که آن ولید و امثال ولید گفتند که ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾^۲ یعنی - معاذالله - بشر عادی این حرف را زد، از آسمان خبری نیست از فرشته خبری نیست، از رسالت خبری نیست از سفارت خبری نیست یک بشر عادی است. اما در همان سوره مبارکه «مدثر» دو بار ذات اقدس الهی از بشر نام بُرد؛ فرمود اشتباه نکنید این حقوق بشر است، این قانون بشر است بشر حالا هفت میلیارد است هشت میلیارد است هر چه هست ما برای او قانون آوردیم؛ تنها برای عرب و عجم و تازی و فارسی که حرف نزدیم، تنها برای مسلمان‌ها و غیر مسلمان‌ها مثل اهل کتاب که حرف نزدیم؛ فرمود: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾^۳ حقوق بشر این است ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾^۴ ما حقوق بشر آوردیم کتاب بشر آوردیم جوامع بشری آوردیم، مکتب بشرساز آوردیم انسان‌ساز آوردیم. شما می‌گویید این حرف یک آدم معمولی است می‌گوییم خیر حرف «اله» است به وسیله رسول امین بر قلب رسول زمینی نازل شده است برای نجات بشریت، از همان اول فرمود بشری است. قبلاً هم ملاحظه فرمودید بخش‌هایی از قرآن ملی و محلی است که با ما مسلمان‌ها کار دارد، بخشی از آن منطقه‌ای است که با ما مسلمان‌ها و اهل کتاب کار دارد که وحی و نبوت را قبول داریم، بخشی بین‌المللی است که با ما و اهل کتاب و با کفار کار دارد، با کمونیست‌ها کار دارد با لائیک‌ها کار دارد، با سکولارها کار دارد، اگر انسانی است نه بیراهه برو نه راه کسی را ببند؛ این حرف‌ها در قرآن فراوان است.

۱. سوره مدثر، آیات ۱۸ - ۲۳.

۲. سوره مدثر، آیات ۲۴ و ۲۵.

۳. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۴. سوره مدثر، آیه ۳۶.

فرمود: ﴿لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾^۱ نه ما کلمه‌ای جامع‌تر از شیء داریم، نه اگر این شیء به جمع بسته بشود و اشیاء بشود معادل دارد. فرمود جهانیان! هیچ چیز مردم را کم نیاورید هیچ چیز! حق کسی را ضایع نکنید این حقوق بشر است، ﴿لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾؛ نه از «الناس» بالاتر و جامع‌تر داریم، نه از شیء مخصوصاً وقتی جمع بسته شد؛ این حقوق بشر است. از همان اول آمد فرمود من کاری به عرب و عجم ندارم من کار به انسان دارم؛ منتها تعلیمات من از یک گروه خاص شروع می‌شود وگرنه ما در اینجا نایستاده‌ایم.

غرض این است که او هر چه می‌گوید از ماست، یک؛ هر چه ما گفتیم او به مردم می‌رساند، دو؛ می‌شود رسول امین. هم ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ است هم ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾ است این جز محو در کلام الهی و رسالت الهی چیزی دیگر نیست، یک آینه تمام‌نماست، این آینه هر چه در برابر آن باشد نشان می‌دهد و هر چه نشان می‌دهد، معلوم می‌شود در برابر آن است؛ وگرنه آینه چیزی که از خودش ندارد این می‌شود آینه. این مهم‌ترین تعریفی است که ذات اقدس الهی از وجود مبارک پیغمبر نقل می‌کند فرمود این محدوده، محدوده مرآت ماست، هر چه او نشان می‌دهد ما ارائه کردیم، هر چه نگفته ما مخفی کردیم برای اینکه دیگری صلاحیت او را ندارد. این قسمت‌ها را بازگو کرده از همان اول فرمود این حقوق بشر است.

فرمود قَسَمَ به «خُنْس» و «كُنْس» و قَسَمَ به شب آن وقتی که می‌خواهد نفس تازه بکشد یعنی پایان شب، ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ﴾ همین است؛ آن وقتی که می‌خواهد نفس تازه بکشد و صبح بدمد که بعدش فرمود: ﴿وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾ به این چند چیز: ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنْسِ﴾، این یک؛ ﴿الْجَوَارِ الْكُنْسِ﴾، این دو آیه؛ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ﴾، سه آیه؛ ﴿وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾، چهار آیه؛ آنجا فرمود: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾؛ این کریم هم قبلاً ملاحظه فرمودید

که اولین درسی که خدای سبحان به جوامع بشری داد درس کرامت است؛ یعنی وقتی می‌گویند فلان مدرّس فقیه دارد تدریس می‌کند یعنی چه؟ یعنی دارد درس فقه می‌گوید. در دانشگاه وقتی می‌گویند فلان کلاس طبیب دارد درس می‌گوید یعنی درس طب می‌دهد. این سوره «علق» وقتی شروع شد با این نام شروع شد: ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾^۱ اکرم دارد تدریس می‌کند یعنی درس کرامت می‌دهد. نفمود خدای علیم که به شما علم می‌دهد علم مخصوص یک گروه خاص است اما کرامت برای انسانیت است برای فرشته‌منش بودن است ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾. در پایان همان سوره مبارکه «علق» براساس کرامت سخن گفته است فرمود:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^۲ انسان کریم با ادب کرامت زندگی می‌کند مگر نمی‌داند که در مشهد و محضر و مظهر خداست؟ چرا خلاف می‌کند؟ این غیر از بگیر و ببند جهنم است این محصول کرامت است. این ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾ برای یک انسان کریم است، یک کریم می‌گوید من در حضور خدای سبحان چرا این طور بکنم؟ این شایسته نیست در حضور او من معصیت بکنم بعدها سخن از بگیر و ببند و ﴿حُذُوهُ فَعُلُوهُ﴾^۳ آمده و گرنه در آن سور اولی که سخن از جهنم نبود این خداست ما را می‌خواهد فرشته کند آن وقت این خدایی که می‌خواهد ما را فرشته کند در سه بخش با ما حرف زد این بخش اخیر را در سوره مبارکه «مدثر» بیان فرمود هم که گذراندیم فرمود: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾ این یعنی جبرئیل (سلام الله علیه) قدرتمند است هیچ عاملی مثل ابلیس و امثال آن ولو شش هزار سال هم عبادت بکنند نمی‌توانند در حرم امن جبرئیل راه پیدا کنند نفوذ پیدا کنند فرشتگان فراوانی مطیع او هستند زیر مجموعه او هستند ﴿مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ﴾ بعد از این سوگندها می‌فرماید: ﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾ قَسَم به اینها پیامبر شما عاقل است نگویید او دیوانه است این طور خدای سبحان از او دفاع می‌کند تعریف می‌کند

۱. سوره علق، آیات ۳ و ۴.

۲. سوره علق، آیه ۱۴.

۳. سوره حاقه، آیه ۳۰.

همین عرب جاهلی این حرف را زدند ﴿وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ﴾ همین پیامبری که محور عقل است جبرئیل (سلام الله علیه) را در افق مبین دید بار دیگر دید گاهی به صورت اصلی دید گاهی به صورت‌های غیر اصلی دید و ارتباط تنگاتنگ بین جبرئیل و وجود مبارک حضرت است گاهی حضرت بالا می‌رود و جبرئیل را در بالا می‌بیند گاهی جبرئیل تنزل می‌کند حضرت او را در مرحله نازل می‌بیند ﴿وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ * وَ مَا هُوَ عَلَى الْعَيْبِ بِضَنِينٍ * وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ﴾ چون گاهی - معاذالله - می‌گفتند که این سحر است شعبده است جادو است این حرف‌های جثی است شیطان هم جنّ است که - معاذالله - به آن حضرت القا شده است همه این تهمت‌ها را نقل می‌کند بعد می‌فرماید: ﴿فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ﴾ کجا می‌خواهید بروید؟

«و الحمد لله رب العالمین»